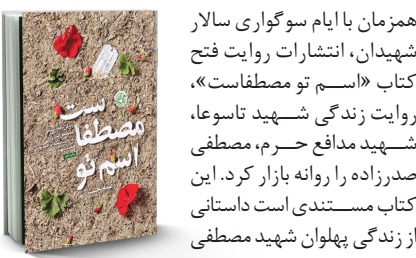


معرفی کتاب

اسم تو مصفاست



همزمان با ایام سوگاری سالار شهیدان، انتشارات روایت فتح کتاب «اسم تو مصفاست»، روایت زندگی شهید تاسوعا، شهید مدافع حرم، مصطفی صدرزاده را روانه بازار کرد. این کتاب مستندی است داستانی از زندگی پهلوان شهید مصطفی صدرزاده به روایت همسرش سیمیه ابراهیم‌پور. اول آبان ۱۳۹۴، درست روز تاسوعای حسینی، مصطفی صدرزاده، در حلب سوریه به شهادت رسید، راضیه تجار با قلم شیوا و زیبای خود داستان زندگی این شهید بز گووار را از زمانی که مصطفی و سیمیه که یکی زاده شمال و دیگری زاده جنوب بود باهم در تهران آشنا شدند و پیمان عشق بستند تا زمانی که روح یکی آنقدر بزرگ شد تا دیگر در پوست خودش ننگنجد و به معراج رفت، در ۲۰۸ صفحه نوشته است.اگر به خواندن داستان‌های واقعی از زندگی بزرگمردان و قهرمانان شجاع وطنی علاقه دارید «اسم تو مصفاست» یکی از بهترین کتاب‌ها در این زمینه است. لازم به توجه است که این کتاب یکی از کتاب‌های پوش «سفیر حسین ۳» در محرم امسال است و متقاضیان خرید آن می‌توانند با تخفیف قابل توجهی کتاب را از هیئت‌های عزاداری سراسر کشور دریافت کنند.

در بخش هایی از کتاب می‌خوانیم: «اینجا بر لبه سنگ سرد نشسته‌ام و زیر چادر، تک‌تک می‌لرزم. آن گل آفتابی که در چشمان تو افتاده، یک ذره هم گرما به تن من نمی‌بخشد. انگار با مودی گری می‌خواهد دو خط آبروی تو را به هم نزدیک‌تر کند و در مل بیشتر بلرزاند. می‌دانی که همیشه در برابر اخصت پای دلم لرزیده. تا اینجا یکی پیاده آدمم…».

خبر

بهترین کتاب دفاع مقدس انتخاب می شود

سازمان ادبیات و تاریخ دفاع مقدس برای بیستمین دوره «انتخاب بهترین کتاب دفاع‌مقدس» فراخوان داد. در این دوره از انتخاب بهترین کتاب دفاع‌مقدس، کتاب‌های چاپ شده در سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ بررسی خواهند شد و مهلت ارسال آثار تا پایان شهریور سال ۱۴۰۱ است.

خاطره، داستان، مستند، زندگی‌نامه داستانی، شعر و نثر ادبی، کودک و نوجوان، هنرهای نمایشی، هنرهای تجسمی، تاریخ شفاهی، کتاب صوتی، ویرایش، زبان فارسی، منابع و آثار مرجع، پژوهش ادبی، پژوهش هنری، پژوهش فرهنگی- اجتماعی، پژوهش سیاسی- نظامی - حقوقی، توطئه‌های داخلی، مدافعان حرم، مقاومت بین‌الملل اسلامی، ترجمه، کارگروه‌نشر، مدیریت هنری کتاب، کتاب- کتابداری- کتابخوانی، موضوعات گروه‌های داوری بیستمین دوره انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس» را شامل می‌شود. شعار بیستمین دوره «انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس» «معرفت افزایی» و «مقابله با تحریف» است.

علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر با دبیر خانه مرکزی این رویداد در تهران با شماره‌های ۰۶۰۰۷-۸۸۵-۰۶۰۰۷ در ساعات اداری تماس بگیرند.

خبر

ایجاد فضای فرهنگی هنری و رسانه‌ای در راهیان نور

دبیر ستاد مرکزی راهیان نور کشور گفت: «در محبت راهیان نور، به‌شدت دنبال ایجاد فضاهای فرهنگی، هنری و رسانه‌ای هستیم تا بتوانیم مخاطب جوانمان را قانع کنیم که برای چه باید به این سفر معنوی و ارزشی بپیوندند و راهی سرزمین‌های نور شود. بی‌شک هیچ زمانی بهتر از زمان هنر و رسانه برای این شیوه جذب سراغ نداریم. مسر هنگ مهدی امیریان با اعلام این خبر گفت: «نیاید در تولید محتوای فرهنگی مدنظر برای راهیان نور دچار تکرار شویم. باید از همه ظرفیت و سلیقه‌ها برای رسیدن به یک تحول نوین و عقلانی جهت راهبرد محتوایی و پیوست فرهنگی یادمان‌ها و مناطق عملیاتی بهره ببریم. چرا که نسل امروز که مخاطب اصلی ما در این حرکت عظیم است، دنبال منطقی جدید و پذیرش متفاوتی از دوران دفاع‌مقدس هستند.»

وی یادآور شد: «عالم هنر متر ندارد و ما ناچاریم برای اینکه فرهنگ غنی دفاع‌مقدس را در سطوح گسترده و بین‌المللی منتشر کنیم، به این رویکرد و عالم جذاب روی بیاوریم. در محبت راهیان نور، به‌شدت دنبال ایجاد فضاهای فرهنگی، هنری و رسانه‌ای هستیم تا بتوانیم مخاطب جوان مان را قانع کنیم که برای چه باید به ارزشی معنوی و ارزشی بپیوندند و راهی سرزمین‌های نور شود. بی‌شک هیچ زمانی بهتر از زمان هنر و رسانه برای این شیوه جذب سراغ نداریم. بسیاری از جمعیت جوان و دانشجویی راهیان نور تنها به‌دلیل دیدن یک مستند فاخر در خصوص یادمان‌ها و راهیان‌نور متقاعد شدند که به این خیل عظیم زائران سرزمین‌های حماسه بپیوندند و این نشان می‌دهد که زبان هنر و رسانه باید در اختیار فعالیت‌های ارزشی قرار گیرد.»

گزارش

الناز عباسیان روزنامه‌نگار

وقت دفاع از میهن، تا جبهه‌ها بدرقماش کرد. یا از آن روزی بگویم که خودش کمر همت بست، خانه و پچه‌ها را به همسرش سپرد و راهی جایخانه اهواز (رختشویخانه پشت جبهه‌ها) شد و یا از آن روزهای بی‌خبری و لحظه شنیدن خبر شهادت محمد. و دردناک‌تر اینکه در همین رختشویخانه، لباس پاره و خونین عزیز تر از جانش را پیدا کرد. رشادت‌های این زن تمامی ندارد؛ بعد از شهادت محمد هم، در میدان بود و پا سر پرستی کاروان حضرت زینب(س) محله غیثانی به داد دل‌ دادغار مادران شهیدارسید. تلاش‌هایش برای جمع آوری کمک‌های مردمی در پشت جبهه‌ها در تهران و مسجد محله هم که جای خود دارد. اینجا شرح کوتاهی از زندگی مادر شهید محمد علی فشارکیان است؛ عزت‌السادات که به‌واسطه پدر عالم و روحانی‌اش آمیز ابراهیم – که سال‌ها امام‌جماعت مسجد پای گل‌دسته اصفهان بود- به‌او «عزت‌آغا» می‌گفتند؛ کسی که لحاظ شرایط اجتماعی و اقتصادی جاداشت که چندین نفر در خانه برایش کار کنند.اما او متواضعانه در پشت جبهه‌ها لباس خونین شهدا را می‌شست و می‌دوخت. این روزها کهپولت و بیماری، امان‌مادر را برده‌اما وقتی از حرف محمد می‌شود سر ذوق می‌آید.

«باجان اونجا که هستی نم‌نداره؟ هواسرد نیست؟» مد با آنکه عادت به سرمای استخوان سوز سومار نداشت همیشه می‌گفت: «خیالتون راحت مثل هتل ۴فصله، زیبا و سرسبز و عالی.» بار آخر بهمین‌ماه بود که برگشت و سریع سراغ دفتر و کتاب‌هایش رفت تا خودش را به امتحانات ثبت‌دوم که استفاده‌ها بر گزار می‌شد برساند.انگار فرمانده‌شان در جبهه به او گفته بود که برو درس بخوان که ما در آینده به تیروی تحصیل کرده هم نیاز داریم.»

حضور مادر پشت جبهه‌ها

بهری‌ماه سال ،عوقتی محمد به خانه برگشت، مادر پران با کسی که جبهه به رختشویخانه اهواز ناوطنلانه اعزام شد.فرورد ماه یعنی تااینتای سال جدید آنجا بماند اما به‌علت کمبود نیرو، مادر ۲ماه دیگر هم در جایخانه ماند؛ یعنی تا آخر اردیبهشت سال ۱۳۶۱. مادر هر وقت اقسا پایگاه شهید علم‌الهدی(ام فلی(چایخانه) برده می‌شود، با حسرت سرش را تاکن می‌دهد. انگار که دلش هنوز در جایخانه مانده باشد. اما سکوت می‌کند و می‌گوید: «بگذریم. هر چه کردیم وظیفه بود.» در پاسخ به مادر برای گفتن از خاطرات آن روزهای می‌گوید: «تا به امروز که حدود ۹۲سال دارم و نزدیک ۴۰سال از حضورم در جایخانه می‌گذرد یا کسی مصاحبه نکرده.نه که حرفی‌انداخته باشم یا خاطرم نباشد، اتفاقا شب و روز با خاطرات آن روزها زندگی می‌کنم اما نمی‌گویم چون ریا می‌شود و تعریف از خود است. ما آن سال‌ها هر چه کردیم برای خدا و مخلصان بود. درست است خون از لباس‌های رزمنده‌ها پاک می‌کردیم اما انگار روح‌مان را اسیقلم می‌دادیم. پایگاه‌فضای معنوی داشت که قابل‌توصیف نیست. یادش به‌خیر با خانم موحدی مسئول پایگاه و بی‌بی‌علم‌الهدی مادر شهید حسین علم‌الهدی در پایگاه آشنا شدم. بی‌بی‌چه انسان وارسته‌ای بود.» مازن از خدمتی که خودش برای رزمنده‌ها کرده حرفی نمی‌زند اما از میان خاطرات دخترانش، چیزهایی دست‌مان می‌آید. در پایگاه علم‌الهدی گاهی میان لباس‌ها، قطعه‌ای از بدن رزمندگان را پیدا می‌کردند که با اشک چشم غسل می‌دادند، نوحه‌سرایی کرده و با برپایه مراسمی خاص در گوشه‌های از جایخانه بااحترام دفن می‌کردند.اسمش را هم گذاشته بودند قطعه ۷۲.

ممد نبودی بیبینی فتح خرمشهر را!

در روزهایی که مادر در جایخانه بود محمد پای قولی که داده بود مماند و حسابی درس و مشق‌اش را خواند اما دلش بیبش هم‌زمانش می‌زد. تا اینکه اردیبهشت‌ماه خیر آمد که عملیات مهمی در پیش است. دیگر آرام قرار نداشت. مدام دعای توسل می‌خواند و بلندبلند گریه می‌کرد. تا جایی که همسایه‌ها فکر می‌کردند در خانه آنها مجلس روضه برپاست. بالاخره پدر را راضی کرد و ۱۵اردیبهشت در غیاب مادر راهی جبهه شد. اما یارِ ننه غریب بلکه به جنوب رفت تا در عملیات بیت‌المقدس شرکت کند. مادر هم بی‌خبر از همه‌جا در جایخانه اهواز ماند. تا اینکه پایان اردیبهشت‌ماه به خانه آمد و فهمید محمد عازم جبهه شد.

روزی پدر در تهران ماند. همسان‌روزی بود که خبر فتح خرمشهر را دادند. پارادو کس عیجی در دلش بود هم خوشحال از این پیروزی بود و هم آشفته.

ایتارومقاومت



پدر شهید در حال تماشای عکس کی‌نیدرق لب پسرش به‌خیره از نشان می‌دهد.

برای دل‌کندن از محمد، دعا می‌کردم

پای صحبت‌های مادر شهید محمدعلی فشارکیان که خود از زنان فعال پشت جبهه‌ها بود

بی‌خبری از محمد دلشوره امانش را برده بود. طلاق ماندن در تهران را نداشت دوباره عازم اهواز شد. به بیمارستان‌ها و معراج شهدا سر می‌زد. گاهی هم در همین میان به چایخانه سر می‌زد و دل‌شوره‌هایش را میان لباس‌شست‌تن‌ها و دوختن‌ها بنه‌ان می‌کرد. کار مادر بیشتر رفو و خیاطی بود. یکی از همین روزها که در حال دوختن وصله به لباس‌های رزمنده‌ها بود ناپاواره لباسی به دستش رسید که پشت آن نوشته‌شده بودمحمدعلی فشارکیان. پسران را بوسید و بغل کرد و مثل ابر بهاری اشک ریخت. خیلی سعی کرد کسی متوجه این اتفاق نشود. دوست نداشت و فقه‌ای در کار آنها ایجاد شود. اما مگر می‌شود لباس خونین پاره تنت مقابل دستانت باشد و تاوَشک‌نریزی، آه نکشی و بی صدا بمانی؟ مادر هر چه کرد نتوانست حال‌منقلبش را از دید خانم‌های جایخانه پنهان کند و چند روز بزرگی داشت مادر وقتی فاطمه موحد مسئول پایگاه لباس را به او داد و گفت این را یادگار بگیر. اما مادر قبول نکرد و گفت در جبهه بیشتر به این لباس احتیاج دارند. حتی این لباس را هم از خودش دریغ کرد. این چنین شد که لباس خونین محمد آمد اما خودش نه. مادر هر لحظه به یاد قطره‌های خونی که روی لباس پسرش بود می‌افتاد و قلبش تیر می‌کشید.

عروج از شلمچه

مادر شهید از آن روزهای بی‌خبری می‌گوید: «یک روز عده‌ای از هم‌رزان محمد به خانه ما آمدند و خبر دادند که شاهد شهادت محمد در شلمچه بودند. اما نتوانستند بپگر و او شهیدای دیگر را از سنگر به عقب برگردانند.» حاج عباس وقتی خبر شهادت یک پسر را شنید کم‌رش شکست اما دستانش را بالا برد و گفت: «الحمدلله» این جمله پدر برای اهل خانه یادآور یک خاطره بود؛ روزی که محمد ۱۰ساله با پدر یک کشش کرده بودو دوچرخه می‌خواست و پدر مخالف بود. بالاخره دو چرخه را خرید یک دوچرخه کورسی شیک. همان روز اول دوچرخه را در مدرسه دزدیدند. مادر نگران بود که دل‌خبر را چگونه به پدر بدهد اما پدر وقتی شنید گفت: «الحمدلله» گویا نگران بوده محمد با دوچرخه زمین بخورد و زخمی شود. حالا حاج عباسی که آنقدر نگران زخم‌های محمد بود چطور می‌خواست غم‌بندش را طاقف بیاورد. مادر هم وقتی اهل فامیل به خانه آمدند برای دل‌داری از شدت داغ از دست‌دادن جوانش رو به اهل فامیل می‌گفت: «همه می‌دانید که من چنددر ممد را دوست داشتم و دارم. شما را قسم می‌دمم برابرم دعا کنید تا علاقه‌او از دل‌م بیرون برود.»

مادر شهید خاطرات آن روزها را برایمان تعریف می‌بی‌علم‌الهدی مادر شهید حسین علم‌الهدی در معراج‌الشهدا چند بیکر شهید بدون پلاک پیدا شده. در آنجا تصویر شهیدی را به محمد شهابت دادیم و این چنین شد که مزار آن شهید را به‌عنوان مزار محمد به خانواده ما معرفی کردند. بعد از آن دیگر مزار



پدر شهید.

همیشه زنی

یاد

کتابی درباره زندگی سردار شهید فریدون بختیاری روانه بازار نشد

«دلفین‌های اروند» تماشایی شدند

در طول دوران دفاع مقدس در کنار فرماندهان لشکر‌ها، مردان بی‌ادعایی حضور داشته‌اند که اقدامات آنها در نتیجه عملیات بسیار مؤثر بوده‌است.انسان‌های وارسته‌ای که با ایدها و خلاقیت‌های خود دست به کارهای بزرگی زده‌اند ولی نام برخی از آنها تاکنون مطرح نشده‌است و از آنها غافل مانده‌ایم. از جمله این اشخاص سردار شهید فریدون بختیاری، قائم‌مقام لشکر ۲۵کر بلاست. اینک بعد از سال‌ها، مجموعه «۳جلدی «فریدون مرد می‌دون» بنا دارد تا به ابعاد شخصیتی، رفتاری ومدیریتی این شهید بزر گووار بپردازد و در این میان سردار رحیم انصاری، یکی از هم‌زمان شهید بختیاری در جلد دوم این مجموعه با عنوان «دلفین‌های اروند» به‌روایت زندگی خود و همچنین شهید بختیاری پرداخته است. این کتاب به‌تازگی توسط انتشارات مرزوبوم منتشر شده‌است به همین بهانه با مصطفی باری، نویسنده کتاب و مر تفضی قاضی، مسئول انتشارات مرزوبوم گفت‌وگوی کوتاهی کرده‌ایم.

خاطرات بکر از صحنه‌های جنگ

مصطفی باری، نویسنده کتاب «دلفین‌های اروند»انگیزه خود را از نگارش این کتاب بیان خاطرات شهدای گمنام مطرح می‌کند. او به سابقه آشنایی خود با راوی این کتاب، سردار رحیم انصاری اشاره کرده می‌گوید: «با توجه به اینکه به‌دنبال انتشار کتابی در رابطه با قائم‌مقام لشکر ۲۵کر بلا شهید فریدون بختیاری بودم، یکی از دوستانم، بنده را با مرحوم حاج رحیم انصاری آشنا کرد. از آنجا که انصاری با شهید بختیاری هم‌شهری بوده و در یک لشکر حضور داشتند، خاطرات زیادی از ایشان داشتند.»

نویسنده کتاب «دلفین‌های اروند» به‌محتوای این کتاب پرداخته می‌گوید: «این کتاب حاوی خاطرات تبریکی از صحنه‌های جنگ است و چون شهید انصاری به‌عنوان یکی از مسئولان رده‌بالای لشکر ۲۵ر جبهه‌ها حضور داشته و با شهید بختیاری ارتباطات بیشتری داشته‌اند، از این‌رو خاطراتی به‌یادماندنی از ایشان روایت کردند. البته خاطرات شخصی راوی هم در جریان جنگ در این کتاب مطرح شده است. ایشان آن قدر حضورذهن داشتند که از ابتدا کودک‌کوی مطالب را به‌صورت دقیق بیان کردند و ما تا آنجا که ممکن بود چیزی را از قلم نینداختم.»

باری درباره وجه‌تسمیه عنوان کتاب می‌گوید: «آن روزها شایعه کرده بودند که رودخانه اروند دلفین‌های ریسادی دارد. البته عراق‌ها در رابطه با غواص‌ها می‌گفتند که اینها دلفین بوده و غواص ایرانی هستند. شهید انصاری نیز در خاطرات خود در اروندرو، وقتی صحنه شهادت‌های مختلفی که در آنجا برای غواص‌ها ایجاد شده بود تجسم می‌کردند و توضیح می‌دادند، در ذهن بدنی داعی شد که این کتاب را به‌عنوان «دلفین‌های اروند» نام‌گذاری کند. بنابر این کتاب غواص‌ها در آن‌عنوان دلفین‌های اروند معرفی کرده‌ایم.» این نویسنده با اشاره به بخش الیوم تصویر در بخش پایانی کتاب می‌گوید: «شهید انصاری با دوران جنگ‌م‌های خیلی زیادی داشتند.» وی با تأکید بر اینکه تمام عکس‌های این «دلفین‌های اروند» مطرح شده است، براساس اسناد موجود راستی آزمایی شده می‌گوید: «تمامی خاطرات شهید انصاری کارشناسی شده و بعضی از مطالب را با مستند مردمی کار می‌کنند. این ۱۰ کتاب ابررسی و ارزیابی کرده است. سپس با ارتباطاتی که با نویسنده این کتاب‌ها داشتیم پس از اعمال اصلاحات لازم، نشر مرزوبوم اقدام به انتشارشان کرده است. یکی از مأموریت‌های این نشر، حمایت از مراکز مردم‌نهادی است که در این حوزه کار می‌کنند. از این میان می‌توان به همکاری با مؤسسه مردم‌نهاد ارویان فتح لنجان برای کتاب «چشم‌هایی که نوشندند» و همکاری با گروه تحقیقاتی الفتوح برای کتاب «روزهای جنگی سعید» اشاره کرد.»

او با اظهار به اینکه کتاب «دلفین‌های اروند» جلد دوم از مجموعه سه‌جلدی «فریدون مرد می‌دون» است می‌گوید: «جلد اول این مجموعه خاطرات جانباز اصغر باصفری است و قرار است بزودی منتشر شود. این کتاب روایت مرحوم رحیم انصاری، فرمانده یگان دریایی لشکر ۲۵کر بلا را، ۸سال دفاع مقدس است. جلد سوم خاطرات جمعی از اقوام و آشنایان و دوستان و هم‌زمان سردار شهید فریدون بختیاری، قائم‌مقام لشکر ۲۵کر بلاست. در این کتاب از دوران جنگ تا انتهای جنگ را مطرح کرده و نکته مهم اشاره به‌مقتل به شهید فریدون بختیاری است. طبیعتا وقتی که شما با شهیدی نزدیک هستتید از او بیشتر صحبت می‌کنید.»

قاضی با اشاره به اینکه نویسنده در مقدمه کتاب «دلفین‌های اروند» کتاب را به زینب، ابودر، و رضیه و کیمیا فرزندان شهید رحیم انصاری تقدیم کرده است، اظهار کرد: «میدواریم که با انتشار این کتاب حق این شهید بزرگووار و زحمتی که در جنگ کشیدند ادا شده باشد و آن‌شاه‌الله خانواده ایشان از این قضیه راضی باشند.»

جابنازی که در آستانه بهار پر کشید

ناگفته نماند سردار انصاری پیش از هجوم صدام به کشورمان، با وجود اینکه در دریگی‌های کردستان از ناحیه پا دچار آسیب جدی شد، اما در طول دوران ۸سال دفاع‌مقدس به مقابله با دشمن متجاوز پرداخت و در جبهه جنوب و غرب، در کنار سردار فریدون بختیاری و سردار مرتضی قربانی در مسئولیت‌های حساسی مانند یگان دریایی، واحد مهندسی روسی، تدارکات، تبلیغات‌لشکر و همچنین به‌عنوان مسئول اردوگاه لشکر حاضر در سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ و جانشین تیب مستقل ۳۱۳ حر خدمت کرد. او پس از پایان جنگ هم دست از فعالیت و سازندگی برنداشت و سرانجام در روز جمعه ۱۷اسفند ۱۳۷۷ روح بی‌فشارش از تن رنجور و مارت‌دیده فراغت یافت و برای همیشه به دیار باقی شتافت.